

درس نهم: ذوق لطیف

نوع ادبی: خاطره‌نگاری / قالب: نثر / محتوا: شرح گوشه‌ای از دوران کودکی و نوجوانی دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن / روزها: دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن (کتاب خاطرات دکتر اسلامی)

۱) شیرخوارگی: شیرخوار بودن، کنایه از خردسالی / ۲) متمکن: توانگر، ثروتمند / ۳) کبوده: کبود ده، نام یکی از روستاهای قم / ۴) ریشه دواندن: به طور دائمی ساکن شدن، اقامت کردن، کنایه (نمی‌دانست در کجا ریشه بدواند: نمی‌دانست در کجا ساکن شود یا اقامت کند).

خاله‌ام چند سالی از مادرم بزرگ‌تر بود. از شوهرش جدا شده بود. چند بچه‌اش همگی در شیرخوارگی^۱ مرده بودند و او مانده بود تنها. با آنکه از نظر مالی هیچ مشکلی نداشت و در نوع خود متمکن^۲ به شمار می‌رفت، از جهات دیگر ناشاد و سرگردان بود. تنهایی و بی‌فرزندگی برای یک زن، مشکلی بزرگ بود و او گاهی در قم نزد برادرش زندگی می‌کرد، گاهی در کبوده^۳ زندگی می‌کرد. نمی‌دانست در کجا ریشه بدواند^۴.

مفهوم: ثروت خوشبختی نمی‌آورد / تنهایی مشکل‌زاست

آرایه و دستون: استعاره مکنیه: خاله [مثل گیاهی است] که ریشه‌اش در زمین، محکم می‌شود و رشد می‌کند. / نقش دستوری «همگی» خط اول: بدل /

۱) توکل: تکیه کردن بر خدا، ایمان محکم به خداوند / ۲) استحکام: استوار شدن، محکم / ۳) بحران: آشفتگی، ناآرامی / ۴) تحفه: ارمغان، هدیه / ۵) شرق: مجاز از کشورهای شرق و مردمشان / ۶) غرب: مجاز از کشورهای غربی و مردمشان / ۷) عصب: مجاز از روح و روان و اندیشه / ۸) شائبه: به شک اندازنده درباره وجود چیزی، و به مجاز، عیب و بدی یا نقص در چیزی؛ (بی‌شائبه: بدون آلودگی و با خلوص و صداقت، پاک، خالص) هر عصب و فکر به منبع بی‌شائبه ایمان وصل بود: انسان‌ها ایمان عمیق داشتند، کنایه (تشبیه: ایمان به منبع) / ۹) مشیت: خواست، اراده / ۱۰) دل نمی‌بست: علاقه نشان نمی‌داد، عشق پیدا نمی‌کرد (کنایه) (مقابل دل برداشتن و دل برگرفتن) / ۱۱) بینگارد: بیندارد، تصور کند (از مصدر انگاشتن، انگاریدن) / ۱۲) نظر: مجاز از فکر و اندیشه / ۱۳) روی زشت زندگی: کنایه از ناگواری‌ها و سختی‌های زندگی / ۱۴) روی دیگری بود که بشود به آن پناه برد: کنایه از خوشی‌ها و زیبایی‌های زندگی (پناه بردن به چیزی: به حمایت آن درآمدن (کنایه))

با این حال، او نیز مانند مادرم توکلی^۱ داشت که به او مقاومت و استحکام^۲ اراده می‌بخشید. از بحران^۳‌های عصبی، که امروز رایج است و تحفه^۴ بر خورد فرهنگ شرق^۵ با غرب^۶ است، در آن زمان خبری نبود. هر عصب^۷ و فکر به منبع بی‌شائبه^۸ ایمان وصل بود که خوب و بد را به عنوان مشیت^۹ الهی می‌پذیرفت. به این زندگی گذرا آن قدرها دل نمی‌بست^{۱۰} که پیشامد ناگوار را فاجعه‌ای بینگارد^{۱۱} و در نظرش^{۱۲} اگر یک روی زندگی زشت^{۱۳} می‌شد، روی دیگری بود که بشود به آن پناه برد^{۱۴}.

معنی: ... هر فکر و اندیشه‌ای به سرچشمه پاک ایمان متصل بود که هر پیشامد خوب و بدی را به عنوان خواست و تقدیر خداوند قبول می‌کرد. به این زندگی در حال گذر خیلی علاقه نشان نمی‌داد که اتفاقات بد را بدبختی بزرگی بیندارد و به اعتقاد او اگر زندگی ناخوشی‌ها و بدبختی‌هایی داشت، خوشی‌ها و زیبایی‌های هم داشت که انسان از آن لذت ببرد.

مفهوم: تقدیرگرایی (اعتقاد به مشیت الهی) / به خدا توکل داشتن و تسلیم اراده او بودن / دل‌نستن به دنیای گذرا / زندگی مثل سکه دو رو هم خوبی دارد، هم بدی

آرایه: تشبیه: مانند کردن بحران به تحفه و ایمان به منبع / استعاره: زندگی [مثل سکه] دو روی دارد. / تضاد: شرق و غرب - خوب و بد

۱) تمکن: توانگری، ثروت / ۲) درویشانه: فقیرانه، ساده و بدون تجمل / ۳) قناعت: خشنودی، بسنده کردن / ۴) بخل: خست، خسیس بودن
بنابراین خاله‌ام با همه تمکنی^۱ که داشت، به زندگی درویشانه^۲ ای قناعت^۳ کرده بود، نه از بخل^۴ بلکه از آن جهت که به بیشتر از آن احتیاج نداشت.

مفهوم: قناعت و خرسندی / ساده‌زیستی / فقر اختیاری

آرایه و دستون: مراعات نظیر: بخل و قناعت / نوع ترکیب «زندگی درویشانه»: وصفی /

۱) کهن سال: قدیمی / ۲) نکبت بار*: شوم و ایجادکننده بدبختی و خواری [نکبت: مصیبت، سختی، بیچارگی] / ۳) عاری: فاقد، برهنه، میرا، اینجا خالی، بدون /

در خانه مشترکی که خانواده دیگری هم در آن زندگی می کردند یک اتاق داشت. خانه کهن سالی^۱ بود و بر سر هم نکبت بار^۲ [بود]، عاری^۳ از هرگونه امکان آسایش [بود]. در همان یک اتاق زندگی خود را متمرکز کرده بود.

مفهوم: قناعت و خرسندی / ساده زیستی / فقر اختیاری / گوشه نشینی

آرایه: استعاره و تشخیص: کهن سال بودن خانه /

دستور: حذف اجزای جمله: فعل «بود» بعد از «نکبت بار» و «آسایش» به قرینه لفظی حذف شده است / ترکیبات وصفی: خانه مشترک، خانواده دیگر، یک اتاق، خانه کهنسال، هرگونه امکان، همان یک اتاق

۱) به منزله: مانند، در جایگاه / ۲) خشک بودن: جدی بودن، بدون عاطفه و نشاط بودن (کنایه) / ۳) دایره: مجاز از محدوده / ۴) مذهبیات: مسائل مذهبی (از دایره مسائل روزمره و مذهبیات خارج نمی شد: به غیر از مسائل روزمره و مذهبی از چیز دیگری سخن نمی گفت، تمرکزش روی مسائل روزمره و مذهبی بود، کنایه) / ۵) عوارض: جمع عارضه، حوادث، اتفاقات / ۶) ظرافت: زیبایی، نکته سنجی، خوش سخنی / ۷) نقل: قصه گویی، قصه

برای این خاله، من به منزله^۱ فرزند بودم. گاه به گاه به دیدارش می رفتم و کنار پنجره می نشستیم و او برای من قصه می گفت. برخلاف مادرم که خشک^۲ و کم سخن بود و از دایره^۳ مسائل روزمره و «مذهبیات»^۴ خارج نمی شد، وی از مباحث مختلف حرف می زد؛ از تاریخ، حدیث، گذشته ها و همچنین شعر؛ حتی وقتی از آخرت و عوارض^۵ مرگ سخن می گفت، گفتارش با مقداری ظرافت^۶ و نقل^۷ و داستان همراه بود.

مفهوم: اشاره به خوش ذوق بودن خاله و خشک و مذهبی بودن مادر نویسنده

آرایه و دستور: تشبیه: مسائل روزمره به دایره / مراعات نظیر: قصه، نقل و داستان /

۱) قصه های شیرینی: قصه های لذت بخش و شنیدنی (کنایه) / ۲) جذاب: زیبا، خوشایند، دلپذیر / ۳) ورد: ذکر، دعای زیر لب (ورد زبانشان بود: زیاد تکرار می کردند. (کنایه))

برای من قصه های شیرینی^۱ می گفت که او و مادرم، هر دو، آنها را از مادر بزرگشان به یاد داشتند. از این مادر بزرگ (مادر پدر) زیاد حرف می زدند که عمر درازی کرده و سخنان جذابی^۲ گفته بود. به او می گفتند «مادر جون». ورد^۳ زبانشان بود: «مادر جون این طور گفت، مادر جون آن طور گفت.»

آرایه و دستور: حس آمیزی: قصه های شیرینی / نقش «هر دو» خطا: بدل از نهاد(او و مادرم) / تکرار: مادر جون

۱) اصیل: با اصل و نسب، ریشه دار / ۲) پررنگ و نگار: کنایه از زیبا و متنوع / ۳) پرآن: پرنده، پرواز کننده، کنایه از خیال انگیز / ۴) نرم بودن: کنایه از لطیف و خوشایند بودن (آن همه پررنگ و نگار و آن همه پران و نرم است: بسیار زیبا و گوناگون، خیال انگیز و خوشایند است.) / ۵) راه پیدا کردم: آشنا شدم، کنایه

نخستین بار از زبان خاله و گاهی هم مادرم بود که بعضی از قصه های بسیار اصیل^۱ ایرانی را شنیدم و به عالم افسانه ها - که آن همه پررنگ و نگار^۲ و آن همه پرآن^۳ و نرم است^۴ - راه پیدا کردم.^۵

مفهوم: متنوع و خیال انگیز و خوشایند بودن افسانه های ایرانی /

آرایه: تشبیه: مانند کردن افسانه ها به عالم / استعاره: عالم افسانه ها [مانند پرنده ای] پران است. / حس آمیزی: پررنگ و نگار و پران و نرم بودن افسانه ها

۱) ذوق: قریحه، استعداد / ۲) سعدی: مجاز از اشعار سعدی / ۳) شاهکار: ممتاز، برجسته (کنایه) (شعر شاهکار: شعر ممتاز و عالی) / ۴) یک کتابی بود: فقط یک کتاب داشت، غیر از قرآن و مفاتیح فقط یک کتاب (کلیات سعدی) داشت! / ۵) مفاتیح الجنان: کتابی است مشتمل بر دعاها و زیارات، تألیف شیخ عباس قمی (مفاتیح: جمع مفتاح، کلیدها / جنان: جمع جنت، بهشت‌ها، باغ‌ها) / ۶) کلیات: مجموعه آثار نظم و نثر یک شاعر یا نویسنده؛ مانند کلیات سعدی، عراقی و ... / ۷) این سعدی...: مجاز از کلیات سعدی / ۸) همدم: دوست، همراه، هم صحبت / ۹) شوهر: مجاز از همراه و همدم / ۱۰) غم‌گسار: دوست، غمخوار، دورکننده غم (این سعدی همدم و شوهر و غم‌گسار او بود: به کلیات سعدی خیلی علاقه داشت و همیشه مطالعه می‌کرد (کنایه))

علاوه بر آن، خاله‌ام با ذوق لطیفی که داشت، مرا نخستین بار از طریق سعدی^۲ با شعر شاهکار^۳ آشنا نمود. او سواد چندانی نداشت؛ حتی مانند چند زن دیگر در ده، خواندن را می‌دانست و نوشتن را نمی‌دانست، ولی درجه فهم ادبی‌اش خیلی بیشتر از این حد بود. او نیز مانند دایه‌ام موجود «یک کتابی» بود^۴؛ یعنی، علاوه بر قرآن و مفاتیح الجنان^۵، فقط کلیات^۶ سعدی را داشت. این سعدی^۷ همدم^۸ و شوهر^۹ و غم‌گسار^{۱۰} او بود.

مفهوم: خوش ذوق بودن خاله و علاقه فراوان او به آثار سعدی / آشنایی نویسنده با آثار سعدی از طریق خاله‌اش

زبان: حس آمیزی: ذوق لطیف / تشبیه: سعدی به شوهر و غم‌گسار

۱) گرسی: تخت، چهارپایه‌ای پهن، کوتاه و چهارگوش که در زمستان در زیر آن منقل می‌گذاشتند و بر رویش لحاف می‌انداختند و خود را گرم می‌کردند. / ۲) فصول: جمع فصل، فصل‌ها (فصول ملایم: فصل‌های معتدل و مناسب؛ مثل بهار و پاییز) / ۳) حکم کسی یا چیزی را داشتن: در جایگاه و مقام او یا آن بودن، مانند او یا آن بودن، کنایه (حکم پستی را داشت: مانند پستی بود) / ۴) سعدی: مجاز از کلیات سعدی / ۵) لطایف*: جمع لطیفه، نکته‌های دقیق و ظریف، دقایق؛ سخنان نرم و دلپذیر / ۶) اندرزی: پندآموز، تعلیمی / ۷) شعر تمثیلی*: شعر نمادین و آمیخته به مثل و داستان

من و او اگر زمستان بود، زیر گرسی^۱ و اگر فصول^۲ ملایم بود، همان‌گونه روی قالیچه می‌نشستیم؛ به رختخوابی که پشت سرمان جمع شده بود و حکم پستی داشت^۳، تکیه می‌دادیم و سعدی^۴ می‌خواندیم؛ گلستان، بوستان، گاهی قصاید. هنوز فهم من برای دریافت لطایف^۵ غزل کافی نبود و خاله‌ام نیز که طرفدار شعرهای اندرزی^۶ و تمثیلی^۷ بود، به آن علاقه چندانی نشان نمی‌داد.

۱) سعدی: مجاز از کلام سعدی / ۲) انعطاف*: نرمش، آمادگی برای سازگاری با دیگران، محیط و شرایط آن / ۳) جادوگرانه: جادویی، سحرآمیز / آن قدر خود را خم می‌کرد: آن قدر ساده و قابل فهم بود، کنایه / ۴) شیخ: پیر، مرشد / ۵) شاب*: برنا، جوان [شیخ همیشه شاب، پیرترین و جوان‌ترین شاعر زبان فارسی: کنایه از سعدی] / ۶) هیبت: شکوه، بزرگی / ۷) مهر: مهربانی، محبت / ۸) عقاب: نام پرنده‌ای شکاری، نماد تیزی (چشم عقاب داشتن: تیزبین و دقیق بودن، کنایه) / ۹) کبوتر: نام پرنده‌ای، نماد احساس و لطافت (لطافت کبوتر داشتن: پراحساس و لطیف بودن، کنایه) / ۱۰) حفره: گودال، سوراخ؛ استعاره از امور جزئی یا آداب و رسوم / ۱۱) نیست: وجود ندارد (فعل غیراستادی) (هیچ حفره‌ای از حفره‌های زندگی ایرانی نیست که از جانب او شناخته نباشد: به تمام آداب و رسوم و سنن زندگی ایرانی آشنایی کامل دارد) / ۱۲) دست‌گیر: یاور و کمک‌کننده (کنایه) (کودک و پیر: مجاز از همه) / ۱۳) مانند هوا بودن: تأثیر بسیار مهم داشتن (تشبیه و کنایه)

سعدی^۱ که انعطاف^۲ جادوگرانه^۳ دارد، آن قدر خود را خم می‌کرد^۴ که به حد فهم ناچیز کودکانه^۵ من برسد. این شیخ^۶ همیشه شاب^۷، پیرترین و جوان‌ترین شاعر زبان فارسی، معلم اول^۸ که هم هیبت^۹ یک آموزگار را دارد و هم مهر^{۱۰} یک پرستار^{۱۱} را دارد، چشم عقاب^{۱۲} را دارد و لطافت کبوتر^{۱۳} را دارد؛ هیچ حفره^{۱۴} از حفره‌های زندگی ایرانی نیست^{۱۱} که از جانب او شناخته نباشد... به هر حال، این همدم^{۱۲} کودک و دست‌گیر^{۱۳} پیر، از هفتصد سال پیش به این سو، مانند هوا در فضای فکری فارسی‌زبان‌ها جریان داشته است^{۱۳}.

معنی: کلام سعدی که کشش و جذابیت سحرآمیزی دارد، آنقدر جذاب و قابل فهم بود که حتی کودکی مثل من هم، با آن درک اندک، آن را می‌فهمیدم. ... او از همه جزئیات زندگی ایرانیان اطلاع داشت ... از هفتصد سال پیش به بعد مثل هوا بر فکر و زندگی فارسی‌زبانها تأثیر بسیار مهمی داشته است!

مفهوم: همه فهم بودن آثار سعدی / جامع و کامل بودن آثار سعدی / تازه و جذاب بودن آثار سعدی / جمع شدن اضداد در آثار سعدی سبب می‌شود که همه افراد با هر سلیقه‌ای از خوان علم او بهره مند شوند. / احاطه سعدی بر همه جوانب و افکار و احوال فرهنگ ایرانیان

آرایه و دستون: پارادوکس یا متناقض‌نما: شیخ همیشه شاب، پیرترین و جوان‌ترین شاعر زبان فارسی / تضاد: شیخ و شاب - پیر و جوان - هیبت و مهر - عقاب و کبوتر / تشبیه: آثار سعدی به هوا / استعاره مکنیه: سعدی (کلام سعدی) مثل چوب نرم و تازه [انعطاف دارد و خود را خم می‌کند - حفره‌های زندگی / واج‌آرایی: «ش» (شیخ همیشه شاب)؛ «ف» (فضای فکری فارسی‌زبانان)؛ مصوت کوتاه «ب» (حد فہمِ ناچیزِ کودکانہ من) / بدل: «پیرترین و جوان‌ترین شاعر» و «معلم اول» بدل از شیخ همیشه شاب

(۱) حجره: خانه، اتاق، غرفه (۲ / ادراک: فهم، دریافت، استنباط / ۳) می‌نمود: می‌کرد، می‌گرداند (۴) این تنها خصوصیت سعدی است که سخنش به سخن همه شبیه باشد و به هیچ کس شبیه نباشد: این تنها ویژگی سعدی است که سخنش شبیه سخنان همه مردم است، اما کسی نمی‌تواند مانند او سخن بگوید. (۵) احدی: کسی، هیچکس (احدی نتوانسته است مانند او حرف بزند و در عین حال، نظیر حرف زدن او را هر روز در هر کوچه و بازار می‌شنویم: پارادوکس و «سهل و ممتنع» بودن کلام سعدی.) (۶) کوچه و بازار: مجاز از همه جا /

من در آن اتاق کوچک و تاریک با او آشنا شدم؛ نظیر همان حجره‌هایی که خود سعدی در آنها نشسته بود] و شعرهایش را گفته بود. خاله‌ام می‌خواند و در حد ادراک خود معنی می‌کرد، قصه‌ها را ساده می‌نمود. این تنها خصوصیت سعدی است که سخنش به سخن همه شبیه باشد و به هیچ کس شبیه نباشد. در زبان فارسی، احدی نتوانسته است مانند او حرف بزند و در عین حال، نظیر حرف زدن او را هر روز در هر کوچه و بازار می‌شنویم.

مفهوم: ویژگی «سهل و ممتنع» کلام سعدی

آرایه و دستون: متناقض‌نما (پارادوکس) و ویژگی سهل ممتنع: سخنش به سخن همه شبیه باشد و به هیچ کس شبیه نباشد - در زبان فارسی، احدی نتوانسته است مانند او حرف بزند و در عین حال، نظیر حرف زدن او را هر روز در هر کوچه و بازار می‌شنویم

نکته: سهل ممتنع: «سهل»، یعنی ساده و آسان و «ممتنع» یعنی محال و ناممکن؛ به کلامی می‌گویند که آن قدر ساده و روان است که همه فکر می‌کنند می‌توانند مثل آن سخن بگویند، اما نمی‌توانند بگویند! (همه گویند و سخن گفتن سعدی دگر است / همه خوانند مزامیر، نه همچون داوود)

(۱) چاپ سنگی: ساده‌ترین نوع چاپ (۲) ناشیانه: از روی ناشی‌گری و بی‌تجربگی، غیر حرفه‌ای (۳) گویا: واضح و روشن (۴) زنده: طبیعی، آشکار / (۵) لبریز می‌شدم: شور و شادی و رضایت بسیاری پیدا می‌کردم (کنایه) / (۶) سراچه: خانه کوچک، خلوت‌خانه (۷) آماس: ورم، تورم (آماس کردن: گنجایش پیدا کردن، متورم شدن.) [سراچه ذهنم آماس می‌کرد: گنجایش ذهنم زیاد می‌شد؛ بر دانش و آگاهی من افزوده می‌شد، کنایه] / (۸) فوران: جوشش، جهیدن / (۹) تخیل: خیال، به خیال آوردن (بیشتر بر فوران تخیل راه می‌رفتم تا بر روی دو پا: بیش‌تر با فکر و خیال سیر می‌کردم تا با پاها، بیشتر در عالم خیالات به سر می‌بردم تا دنیای واقعی، کنایه) / (۱۰) سعدی: مجاز از اشعار و آثار سعدی / (۱۱) قوز می‌کردم: تحت تأثیر کلام سعدی) به شکل خمیده راه می‌رفتم. / (۱۲) فرط: بسیاری / (۱۳) لگه: نوعی راه رفتن در اسب، شتر و مانند آن‌ها که بین یورتمه و قدم است، هموار راه رفتن و در راه تکان تکان خوردن (از فرط هیجان لگه می‌دویدم: به دلیل شدت شور و هیجان، جست‌وخیزکنان راه می‌رفتم، کنایه) / (۱۴) خُل: ابله، دیوانه، نادان

آن کلیات سعدی که خاله‌ام داشت، شامل تصویرهایی هم بود؛ چاپ سنگی^۱ با تصویرهای ناشیانه^۲ ولی گویا^۳ و زنده^۴، و من چون این حکایت‌ها را می‌شنیدم و می‌خواندم و عکس‌ها را می‌دیدم، لبریز می‌شدم^۵. سراچه^۶ ذهنم آماس^۷ می‌کرد. بیشتر بر فوران^۸ تخیل^۹ راه می‌رفتم تا بر روی دو پا. پس از خواندن سعدی^{۱۰}، وقتی از خانه خاله‌ام به خانه خودمان باز می‌گشتم، قوز^{۱۱} می‌کردم و از فرط^{۱۲} هیجان، لگه^{۱۳} می‌دویدم. کسانی که توی کوچه مرا این‌گونه می‌دیدند، شاید کمی «خُل^{۱۴}» می‌پنداشتند.

معنی: ... به آگاهی من اضافه می‌شد و بیشتر در عالم خیال سیر می‌کردم تا دنیای واقعی ...

مفهوم: تأثیر آثار سعدی بر مخاطب / دچار هیجان و شادی شدن پس از خواندن آثار سعدی /

آرایه و دستون: تشبیه: ذهن به سراچه / استعاره مکنیه (اضافه استعاری): فوران تخیل / تشخیص: زنده و گویا بودن تصاویر / هسته و وابسته‌های: «آن اتاق کوچک و تاریک»: وابسته پیشین، صفت اشاره + هسته + دو تا وابسته پسین، صفت بیانی - سراچه ذهنم: هسته + دو تا مضاف‌الیه

۱) خوش وقت: خوشحال / ۲) پالیز*: باغ، جالیز، استعاره از «کلیات» یا آثار / ۳) می چریدیم: بهره می بردیم. (کنایه) (در پالیز سعدی می چریدیم: از آثار سعدی بهره می بردیم، کنایه) / ۴) بوته: استعاره از حکایت و اشعار سعدی / ۵) شاخه: استعاره از بیت ها و جمله ها / خاله ام نیز خوش وقت^۱ بود که من نسبت به کلام سعدی علاقه نشان می دادم؛ بنابراین با حوصله مرا همراهی می کرد. هر دو چنان بودیم که گویی در پالیز^۲ سعدی می چریدیم^۳؛ از بوته ای به بوته ای^۴ و از شاخه ای^۵ به شاخه ای^۶ می رفتیم. معنی کلماتی را که نمی فهمیدیم، از آنها می گذشتیم.

مفهوم: من و خاله ام از اشعار و مطالب سعدی بهره می بردیم.

آزایه و دستون: تکرار: بوته و شاخه / مراعات نظیر: بوته و شاخه / استعاره مکنیه: ما [مثل ...] می چریدیم!

۱) آزادترین گشت و گذار بود: راحت ترین تفریح و گردش بود. / ۲) مسجع: سخن دارای سجع، کلام آهنگین / ۳) سوق داد: راند، کشاند، هدایت کرد. نه کتاب لغتی داشتیم و نه کسی بود که از او بتوانیم پرسیم. خوشبختانه دامنه کلام و معنی به قدر کافی وسعت داشت که ندانستن مقداری لغت، مانع از برخورداري ما نگردد. اگر یک بیت را نمی فهمیدیم، از بیت دیگر مفومش را در می یافتیم؛ آزادترین گشت و گذار بود^۱. از همان جا بود که خواندن گلستان مرا به سوی تقلید از سبک مسجع^۲ سوق داد^۳ که بعد، وقتی در دبستان انشا می نوشتم، آن را به کار می بردم.

مفهوم: بیان شیوه علاقه مندی استاد اسلامی به گلستان و تقلید از سعدی

۱) سعدی: مجاز از آثار سعدی / ۲) به منزله: مانند / ۳) آغوز*: اولین شیری که یک ماده به نوزادش می دهد و سرشار از مواد مقوی است. / ۴) پایه: اساس، بنیان / ۵) عضله: ماهیچه / ۶) ذوق: قریحه، استعداد، علاقه / ۷) پرتوقع: پرمدها، بسیار خواه / ۸) خود را بر سکوی بلندی قرار داد: پیشرفت کرد، کنایه (ذوق ادبی من از همان آغاز با آشنایی با این آثار، پرتوقع شد و خود را بر سکوی بلندی قرارداد: استعداد ادبی من از همان آغاز به دلیل آشنایی با آثار سعدی شکوفا شد و پیشرفت کرد). / ۹) کار آزموده: باتجربه، کاربلد (کنایه) / ۱۰) کورمال کورمال رفتن: با احتیاط حرکت کردن (در همین کورمال کورمال ادبی آغاز به راه رفتن کردم: بدون مربی، آرام آرام در مسیر ادبیات و نویسندگی حرکت کردم، کنایه) / ۱۱) سر خود: از پیش خود، به تنهایی (آموختن سر خود: آموختن خودسرانه و بدون راهنما و مربی) / ۱۲) ره نوردی: راه پیمایی، حرکت / ۱۳) تنهاوش: به تنهایی و بدون راهنما. از لحاظ آشنایی با ادبیات، سعدی^۱ برای من به منزله^۲ شیر^۳ «آغوز»^۴ بود برای طفل که پایه^۵ عضله^۶ و استخوان بندی او را می نهد. ذوق^۷ ادبی من از همان آغاز با آشنایی با این آثار، پرتوقع^۸ شد و خود را بر سکوی بلندی قرار داد^۹. از آنجا که مربی^{۱۰} کار آزموده ای^{۱۱} نداشتم، در همین کورمال کورمال^{۱۲} ادبی آغاز به راه رفتن کردم. بعدها اگر به خود جرئت دادم که چیزهایی بنویسم، از همین آموختن سر خود^{۱۳} و ره نوردی^{۱۴} تنهاوش^{۱۵} بود که:

مفهوم: مطالعه آثار سعدی موجب استحکام پایه های ادبی من شد / کسب موفقیت بدون راهنما و مربی / کمال گرایی

آزایه: تشبیه: آثار سعدی به شیر آغوز / استعاره و تشخیص: ذوق؛ زیرا [مثل انسان] پرتوقع است.

۱) حرص: طمع، زیاده خواهی، افزون طلبی / ۲) شربتی خوردم: آبی نوشیدم، به کنایه یعنی خطایی کردم (منظور شروع کار نویسندگی است). / ۳) مگیر: بازخواست نکن، مؤاخذه نکن / ۴) استسقا*: نام مرضی که بیمار، آب بسیار خواهد. [مصراع دوم: کنایه از مهیا بودن شرایط خطا و گناه] «به حرص^۱ از شربتی خوردم^۲ مگیر^۳ از من که بد کردم^۴ بیابان بود و تابستان و آب سرد و استسقا^۵ سنایی

معنی ظاهری: اگر از روی طمع آب گوارایی (شرابی) نوشیدم و خطایی کردم، مرا بازخواست نکن که چرا کار بدی کردم! چون من مانند انسان بسیار تشنه ای بودم که در فصل تابستان در بیابانی گرم به آب خنک رسیده باشد و چاره ای جز خوردن آب نداشتم!

معنی از دید دکتر اسلامی: اگر از روی زیاده خواهی و علاقه، اشتباهی کردم و به کار نویسندگی پرداختم، مرا بازخواست نکنید، چون من به نویسندگی علاقه زیادی داشتم و همه شرایط نیز مهیا بود، پس به ناچار این کار را شروع کردم!

معنی از دید حکیم سنایی: اگر از روی طمع به لذتهای دنیوی روی آوردم، مرا مواخذه نکن که چرا کار ناپسندی کردم! زیرا این دنیا مانند بیابانی سوزان در روزهای داغ تابستان بود و لذت هایش مانند آب سردی در برابر من تشنه لب قرار داشتند و من مجبور به انجام این اشتباه شدم!

مفهوم: ناچاری در انجام خطا و گناه / آماده بودن شرایط گناه و خطا و بی‌اختیاری انسان در برابر آن / دلیل تراشی و عذرخواهی بابت خطا و لغزش

● دکتر اسلامی با آوردن این بیت با فروتنی و کرامت نفس، بابت عیبها و کاستیهای نوشته‌هایش، عذرخواهی می‌کند و دلیل وارد شدن به عرصه نویسندگی را، شور و شوق درونی خود می‌داند و می‌گوید من مانند بیمار تشنه‌ای هستم که فقط با نویسندگی آرامش می‌یابد؛ بنابراین مجبور به نوشتن هستم.

آرایه: تضمین: دکتر اسلامی عین بیت سنایی را آورده است / **مراعات نظیر:** بیابان، تابستان، آب سرد، استسقا / **واج آرایی:** صامت «ر» و مصوت «و» و «ا»

بررسی ابیات کارگاه متن پژوهی

* هرگز وجود حاضر غایب شنیده‌ای؟ من در میان جمع [هستم] و دلم جای دیگر است.

تحلیل: دلم جای دیگر است: حواسم جمع نیست، کنایه / تضاد: حاضر و غایب / متناقض نما: وجود حاضر غایب / حذف فعل: «هستم» بعد از «جمع»

معنی: آیا تاکنون شنیده‌ای که یکی هم حاضر باشد و هم غایب؟! من ظاهراً در میان جمع حضور دارم؛ اما حواس و فکرم جای دیگر است!

مفهوم: حواس پرتی / حضور ظاهری و غایب بودن واقعی در جایی / عاشق در عین حضور غایب است / جسم عاشق در میان جمع اما دلش پیش معشوق است

* کنار نام تو لنگر گرفت کشتی عشق بیا که یاد تو آرامشی است طوفانی.

تحلیل: لنگر: وسیله‌ای فلزی برای نگه داشتن کشتی در دریا / لنگر گرفتن: ایستادن، متوقف شدن / **ایهام تناسب:** کنار: نزدیک، بغل (ق ق) - ساحل (غ

ق ق و تناسب با کشتی و لنگر) / متناقض نما: آرامشی طوفانی / تشبیه: کشتی عشق (عشق به کشتی) / **مراعات نظیر:** لنگر، کشتی، طوفان

معنی: (ای امام زمان) کشتی عشق با رسیدن به نام تو متوقف شد. (تو مقصد نهایی عاشقان هستی) ظهور کن، چون یاد تو بسیار آرامش‌بخش است!

مفهوم: معشوق (امام زمان) مقصد نهایی عاشقان است / تقاضای ظهور امام زمان / نام و یاد معشوق بسیار آرامش‌دهنده است

* بارها از تو گفته‌ام، از تو بارها از تو، بارها با تو

ای حقیقی‌ترین مجاز، ای عشق! ای همه استعاره‌ها با تو.

تحلیل: مجاز: غیرحقیقی / متناقض نما: ای حقیقی‌ترین مجاز / **مراعات نظیر:** مجاز و استعاره / **تشخیص:** مخاطب واقع شدن عشق / **نقش دستوری**

«تو» دومی: تکرار

معنی: ای عشق، ای حقیقی‌ترین مجاز، ای واژه‌ای که همه استعاره‌ها همراه توست، بارها از تو سخن گفته‌ام. بارها با تو سخن گفته‌ام!

مفهوم: عشق حقیقی‌ترین مجاز است! / تمام فکر عاشق فقط عشق است!

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

۱. مترادف هر واژه را بنویسید.

مترادف	واژه
کلیدها	مفاتیح
قرار گرفته، پایدار، ساکن، ثابت	مستقر
توانگر، ثروتمند	متمکن

۲. از متن درس چهار ترکیب وصفی که اهمیت املائی دارند، بیابید و بنویسید.

پاسخ: ذوق لطیف، بحران‌های عصبی، منبع بی‌شائبه، سخنان جذاب، قصه‌های اصیل، مشیت الهی، انعطاف جادوگرانه، سبک مسجّع

۳. نمونه‌ای از کاربرد نقش تبعی «بدل» را در متن مشخص کنید.

- این شیخ همیشه شاب، پیرترین و جوان‌ترین شاعر زبان فارسی، معلم اول که هم هیبت یک آموزگار را دارد و هم مهر یک پرستار.

- او و مادرم، هر دو، آنها را از مادر بزرگشان به یاد داشتند.

- چند بچه‌اش، همگی در شیرخوارگی مرده بودند.

۴. در بند دوم درس، در کدام جمله‌ها، «مفعول» دیده می‌شود؟ نهاد جمله اول را مشخص کنید.

بند دوم: با این حال، او (نهاد) نیز مانند مادرم توکلی (مفعول) داشت / که به او مقاومت و استحکام اراده (مفعول) می‌بخشید. (نهاد محذوف = توکل) / از بحران‌های عصبی، که امروز رایج است / و تحفه برخورد فرهنگ شرق با غرب است، / در آن زمان خبری نبود / هر عصب و فکر به منبع بی‌شائبه ایمان وصل بود / که خوب و بد (مفعول) را به عنوان مشیت الهی می‌پذیرفت. (نهاد محذوف = عصب و فکر) / به این زندگی گذرا آن قدرها دل نمی‌بست / که پیشامد ناگوار (مفعول) را فاجعه‌ای بینگارد (نهاد محذوف = او) / و در نظرش اگر یک روی زندگی زشت می‌شد، روی دیگری بود که بشود به آن پناه برد.

قلمرو ادبی

۱. کدام عبارت متن، به ویژگی سهل و ممتنع بودن سبک سعدی اشاره دارد؟

«این تنها خصوصیت سعدی است که سخنش به سخن همه شبیه باشد و به هیچ کس شبیه نباشد. در زبان فارسی احدی نتوانسته است مانند او حرف بزند و در عین حال، نظیر حرف زدن او را هر روز در هر کوچه و بازار می‌شنویم.»

۲. به بیت زیر از سعدی توجه کنید:

هرگز وجود حاضر غایب شنیده‌ای؟ من در میان جمع و دلم جای دیگر است

همان طور که می‌بینید واژه‌های «حاضر» و «غایب» هم زمان، به پدیده‌ای واحد نسبت داده شده‌اند و به بیان دیگر، غایب، صفت حاضر، واقع شده است. به نظر شما چنین امری ممکن است؟ انسانی که حاضر است، نمی‌تواند غایب باشد؛ چون این دو صفت، متناقض‌اند؛ یعنی، جمع شدن آنها با هم ناممکن است؛ چون هر یک وجود دیگری را نقض می‌کند؛ با این حال، شاعر چنان آن دو را هنرمندانه در کلام خود به کار برده است که زیبا، اقناع‌کننده و پذیرفتنی می‌نماید. به این گونه کاربرد مفاهیم متضاد، آرایه «متناقض‌نما» (بارادوکس) می‌گویند.

■ آرایه متناقض‌نما را در دو سروده «قیصر امین‌پور» بیابید.

الف) کنار نام تو لنگر گرفت کشتی عشق بیا که یاد تو آرامشی است طوفانی. یاد تو آرامشی است طوفانی

ب) بارها از تو گفته‌ام، از تو بارها از تو، بارها با تو عشق، حقیقی‌ترین مجاز است!

ای حقیقی‌ترین مجاز، ای عشق! ای همه استعاره‌ها با تو.

قلمرو فکری

۱. نویسنده برای قصه‌های ایرانی چه ویژگی‌هایی را بر می‌شمارد؟ پرنس و نگار، پرنس و نگار، پرنس و نگار

۲. معنی و مفهوم جمله‌های زیر را بنویسید.

■ سراچه ذهنم آماس می‌کرد: گنجایش ذهنم زیاد می‌شد. / به معلوماتم اضافه می‌شد.

■ از فرط هیجان لگه می‌دویدم: از شدت ذوق و شوق جست و خیز کنان حرکت می‌کردم.

۳. درک و دریافت خود را از عبارت زیر بنویسید.

هر عصب و فکر به منبع بی‌شائبه ایمان وصل بود که خوب و بد را به عنوان مشیت الهی می‌پذیرفت.

پاسخ: تقدیرگرایی (اعتقاد به مشیت الهی) / به خدا توکل داشتن و تسلیم اراده او بودن / مؤمن هر نیک و بد را به عنوان اراده و خواست خداوند می‌پذیرد. / تمام اتفاقات زندگی، چه خوب و چه بد، با اراده خداوند روی می‌دهند و انسان باید تسلیم خواست خدا باشد!

۴. درباره ارتباط بیت پایانی و متن درس، توضیح دهید.

پاسخ: دکتر اسلامی با آوردن این بیت با فروتنی و کرامت نفس، بابت عیبها و کاستیهای نوشته‌هایش، عذرخواهی می‌کند و دلیل وارد شدن به عرصه نویسندگی را، شور و شوق درونی خود می‌داند و می‌گوید من مانند بیمار تشنه‌ای هستم که فقط با نویسندگی آرامش می‌یابد؛ بنابراین مجبور به نوشتن هستم!

گروه‌های مهم املائی

فم و کبوده - مقاومت و استحکام اراده - بحران‌های عصبی - تحفه و هدیه و ارمغان - منبع بی‌شائبه ایمان - خواست و مشیت الهی - زندگی گذرا - فاجعه‌ای بینگارد - قناعت و بخل - عاری از آسایش - منزله و مثل - عوارض مرگ - ظرافت و نقل و داستان - قصه‌های اصیل - قرآن و مفاتیح‌الجنان - لطایف غزل - شعرهای اندرزی و تمثیلی - انعطاف جادوگرانه - هیبت یک آموزگار - حُجره و عُرفه - سراچه ذهنم آماس می‌کرد - فُوران تخیل - خُم و قوز - فرط هیجان - لگه دویدن - خُل و کم‌عقل - پالیز و بوستان - تقلید از سبک مسجع - سوق و هدایت - شیر آغوز - پایه عضله و استخوان‌بندی - حرص و آز - مرض استسقا - سهل ممتنع

درس نهم: روان خوانی (میثاق دوستی)

نوع ادبی: خاطره‌نگاری / قالب: نثر / لطفعلی صورتگر

۱) شاگرد مدرسه: دانش‌آموز (یک کلمه است) / ۲) متعصب*: غیرتمند / ۳) شرافتمند: شریف، اصیل / ۴) تحصیل موفقیت نموده بودیم: موفق شده بودیم، موفقیت کسب کرده بودیم.

سه روز به اول فروردین مانده بود. روز قبل از آن، آخرین قسمتِ دروس ما امتحان شده و از این کار پوزحمت که برای شاگرد مدرسه^۱ متعصب^۲ و شرافتمند^۳ بالاترین مشکلات است، رهایی یافته بودیم و همه به قدر توانایی و هوش خویش، تحصیل موفقیت نموده بودیم.^۴

۱) مسرور*: شادمان، خشنود / ۲) به سر بریم: بگذرانیم (کنایه) / ۳) چابک*: تند و فرز [چابک‌دستی: چالاک، سرعت عمل] / ۴) رفته: تمیز کرده، پاک کرده (از مصدر رفتن و روبیدن) / ۵) دُر افشان: دُر افشاننده، تابان، درخشان (دُر: مروارید، استعاره از قطره باران) / ۶) طراوت‌بخش: تر و تازه کننده کم‌حافظه‌ترین شاگردان، بیش از بیست روز، اوقات خویش را صرف حاضر کردن دروس کرده بود و حتی من که به هوش و حافظه خویش اطمینان داشتم، مرور قطعات ادبی به زبان فرانسه را فراموش نکرده بودم و بدین جهت هر کس از کار خویش راضی و مسرور^۱، می‌خواستیم روزی را که در پی امتحانات بود، به تفریح و شادی به سر بریم^۲. بارانی بهاری، از آنهایی که ایجاد سیل می‌کند، شب پیشین برای شست و شوی صحرا و بوستان چابک‌دستی^۳ کرده [بود]، راه باغ را رفته [بود]^۴ و گونه گل‌های بنفشه را دُر افشان^۵ ساخته بود. از پشت کوه و از گریبان افق طلایی، آفتاب طراوت‌بخش^۶ بهاری، به روی ما که از سحرگاهان گرد آمده بودیم، تبسم می‌کرد؛ گفתי جشن جوانی ما را تبریک می‌گفت.

آرایه: تشخیص: چابک‌دستی کردن باران، گونه داشتن گل، گریبان داشتن افق، تبسم کردن و تبریک گفتن آفتاب / مراعات نظیر: باران، بهار، سیل و...
دستور: نقش دستوری «مرور» مفعول / ترکیبات وصفی: کم‌حافظه‌ترین شاگردان، بیست روز، قطعات ادبی، این جهت، هر کس، بارانی بهاری، شب پیش، افق طلایی، آفتاب طراوت‌بخش، آفتاب طلایی؛ (در «کم‌حافظه‌ترین شاگردان»، کم‌حافظه‌ترین، وابسته پیشین، صفت عالی و شاگردان هسته است!)

۱) سرمست: سرخوش و شادمان / ۲) چلچله: پرستو / ۳) نیاز: خواهش، احتیاج، فقر / ۴) فرخنده*: مبارک، خجسته / ۵) نمد*: پارچه کلفت که از کوبیدن و مالیدن پشم یا کُرک به دست می‌آید و از آن به عنوان فرش استفاده می‌کنند یا کلاه و بالاپوش می‌سازند؛ بالاپوش نمدی / ۶) عید طبیعت: نوروز، فصل بهار / ۷) تشریفات: آداب و رسوم خاص در مراسم /

آسمان می‌خندید؛ گل‌ها از طراوت درونی خویش، سرمست^۱ و چلچله‌ها^۲ گرداگرد درختان بزرگ، که از شکوفه، سفید بودند، می‌رقصیدند. گنجشکی زرد، روی شاخه علفی خودرو نشسته، پره‌های شبنم‌دار خویش را تکان داده، پیش آفتاب^۳، نیاز آورده^۴، در آن بامداد فرخنده^۵، جفت خویش را می‌خواند. پسری روستایی نمد^۶ کوچک خویش را به دوش انداخته، چوب‌دستی بلند بر دوش، گله گوسفندی را به دامنه کوه، هدایت می‌کرد. دست‌های حنابسته او نشان می‌داد که او نیز برای رسیدن عید طبیعت^۷، تشریفات^۷ فراهم آورده است.

آرایه: استعاره مکنیه و تشخیص: نسبت دادن خنده به آسمان، سرمستی به گل‌ها، رقص به چلچله‌ها، نیاز آوردن به گنجشک / مراعات نظیر: درختان، شاخه، گل‌ها و شکوفه /

دستور: نقش «گله گوسفندی را به دامنه کوه هدایت می‌کرد»: مفعول / نقش «دست‌های حنابسته او نشان می‌داد که او نیز ... : نهاد

۱) پنداشتی: انگار / ۲) زبان بی‌زبانی: بدون سخن گفتن و فقط با نگاه و رفتار (کنایه) / ۳) سرمستیم: بسیار شاد هستیم، کنایه / ۴) تهنیت*: شادباش گفتن، تبریک گفتن، تبریک / ۵) خوش‌خُلق: خوش برخورد، خوش اخلاق / ۶) بذله‌گو*: شوخ، لطیفه‌پرداز / ۷) عندلیب*: بلبل، هزارستان [عندلیب انجمن ما بود: سخنگو و زینت‌بخش گروه ما بود، کنایه] / ۸) اُنس: همدمی، دوستی

پسرک، آواز خوانان از پهلوی ما گذشت، نگاهی به ما کرده، لبخندی زد؛ پنداشتی^۱ با زبان بی‌زبانی^۲ می‌خواهد به ما، که مانند خودش از رسیدن بهار سرمستیم^۳، عرض تبریک و تهنیت^۴ کند. رفیقی خوش‌خُلق^۵ و بذله‌گو^۶ که عندلیب^۷ انجمن اُنس^۸ ما محسوب می‌شد، از خنده پسرک، شادمان، او را صدا زد و به او گفت: «پسر جان، اسمت چیست؟»

آزلیه: متناقض‌نماد (پارادوکس): با زبان بی‌زبانی تبریک گفتن! / تشبیه: رفیق به عندلیب /

دستور: «ک» در پسرک: نشانه تصغیر (کوچکی) / نقش دستوری «پسر» در جمله آخر: منادا

۱) فرزند صحرا: کنایه از پسرک / ۲) مکالمه: گفت‌وگو / ۳) دست و پای خویش را گم کرد: هول شد، آرامش خود را از دست داد (کنایه) / ۴) خود را جمع کرده: رفتار عادی پیدا کرد، بر رفتار مسلط شد (کنایه) / ۵) فروغ: نور / ۶) ادا کردن: به جای آوردن، گفتن / ۷) مسرت*: شادی، خوشی / فرزند صحرا^۱ که هیچ وقت با ساکنین شهر مکالمه^۲ نکرده بود، دست و پای خویش را گم کرد^۳، اما فوراً خود را جمع کرده^۴ و در چشم‌های درشتش فروغی^۵ پیدا شد؛ گفתי جمله‌ای که پدرش در این موقع ادا می‌کرده است^۶، به خاطرش آمده و از این رو مسرتی^۷ یافته است؛ پس جواب داد: «نوکر شما، حسین.»

دستور: نوع ترکیب «چشم‌های درشتش»: یک ترکیب وصفی و یک ترکیب اضافی / نقش دستوری «حسین» در پایان بند: بدل از نوکر شما

۱) گیوه*: نوعی کفش با رویه‌ای دست‌باف / ۲) لفاف*: پارچه و کاغذی که بر چیزی پیچند [پوشش] / ۳) قبا: جامه‌ای دوخته که از دو سوی باز باشد و پس از پوشیدن با دکمه ببندند / دیگری پرسید: «برای عید، چه تهیه کرده‌ای؟» پسرک در جواب خنده‌ای زد و گفت: «پدرم یک جفت گیوه^۱ برایم خریده و دیروز که از شهر آمده بود، کلاهی برایم آورد که هنوز با لفاف^۲ کاغذی در گوشه اتاق گذاشته است و قبای^۳ سبز، هنوز تمام نشده و مادرم می‌گوید که تا فردا صبح حاضر خواهد شد.»

۱) متأثر: اثرپذیرنده، غمگین / ۲) کام: سقف دهان، دهان (کامش را شیرین کنیم: او را شاد کنیم، کنایه) / ۳) تواضع: فروتنی، افتادگی / ۴) تقاضا: خواهش، درخواست / ۵) مژگان: جمع مژه (موی+ژه): موی پلک / در این بین، من متأثرتر^۱ از همه، پیشنهاد کردم از شیرینی‌هایی که همراه داشتیم، سهمی به کودک دهقان بدهیم و کامش^۲ را شیرین کنیم و چنین کردیم. کودک با ادب و تواضعی^۳ عجیب آنها را گرفت و همین که دید گوسفندها خیلی دور شده‌اند و باید بروند، دست در جیب کرده، مُشتی کشمش بیرون آورد و به رفقا داد. با این هدیه، کلمه پوزش و تقاضا^۴ همراه نبود، تنها مژه‌های^۵ سیاه و بلند، یک جفت چشم درشت به زیر افکنده را پوشیده بود و معلوم می‌کرد که حسین از ناچیزی هدیه خویش شرمسار است.

دستور: نقش دستوری «سهمی» خط اول: مفعول - «مشتی کشمش» خط سوم: مفعول

۱) سبک‌سری*: سهل‌انگاری و بی‌مسئولیتی [اینجا کنایه از بازی و شوخی] / ۲) از هر در سخنی در میان آوردیم: از موضوعات مختلفی سخن گفتیم (کنایه) / ۳) آرمان: آرزو، هدف / ۴) صراحت: روشنی، آشکاری / در باغ، زیر یک درخت تنومند سیب، پس از چند ساعت، بازی و سبک‌سری^۱ به استراحت نشستیم و از هر در سخنی در میان آوردیم^۲. آرزوهای شاگردان جوان که تازه می‌خواستند از مدرسه بیرون آیند، گوناگون بود و هریک آرمانی^۳ داشتند که برای سائیرین با نهایت صراحت^۴ و سادگی بیان می‌کردند و از آنها مشورت می‌خواستند.

۱) قیافه‌ای گشاده داشتن: شاد و خندان بودن (کنایه) / ۲) طفل و نارسیده بودن: کم سن و سال و بی تجربه بودن (کنایه) / ۳) ادا: اجرا، انجام / ۴) خیال پرست تر: خیالاتی تر، آرمانگراتر / ۵) نان: مجاز از درآمد (با نان اندک بسازم: به درآمد کم قانع و راضی باشم، کنایه) / ۶) لطیفه پرانی: شوخی، مسخره بازی / ۷) ذوق: قریحه، استعداد / ۸) ملک الشعراء: سلطان شاعران، بزرگ شاعران دربار / ۹) بالبداهه*: بدون اندیشه قلبی / ۱۰) امیر معزی: یکی از شاعران قرن پنجم / ۱۱) مدح: ستایش / ۱۲) طبع: خوی، سرشت، قریحه شعری (قوت طبع شما تا چه پایه است: در سرودن شعر چقدر توانایی دارید)

جوان ترین همه که قیافه‌ای گشاده^۱ و چشم‌هایی درشت داشت، اما هنوز طفل و نارسیده^۲، می‌خواست در اداره‌ای که پدرش مستخدم بود، داخل شود و برای ادای^۳ این نقشه، مقدماتی حاضر می‌کرد. من از همه خیال پرست تر^۴، می‌خواستم آزاد و بی خیال، وقت خود را به شعر و شاعری صرف کنم و با نان^۵ اندک بسازم و در پی شهرت ادبی بروم. در آن روزها تازه بیت‌های بی معنی می‌ساختم که وسیله خنده رفقا بود.

این آرزو تا مدتی موضوع شوخی دوستان گردید و هر یک شروع به لطیفه پرانی^۶ کردند. یکی می‌گفت درست است که تو خیلی باهوش و صاحب ذوق^۷ و قریحه هستی و البته ادبیات نیز وسیله شهرت است، ولی این شهرت، زندگی مادی انسان را تأمین نمی‌کند. دومی شوخ تر می‌گفت: «بسیار خوب است و سلیقه تو را می‌پسندم و روزی که شاه شدم تو را ملک الشعراء^۸ خواهم کرد.» سومی گفت: «آقای شاعر، لطفاً در همین مجلس، بالبداهه^۹ از امیر معزی^{۱۰} تقلید کرده، شعری در مدح^{۱۱} گیوه من بگوئید، بدانم قوت طبع^{۱۲} شما تا چه پایه است»

دستور: نقش دستوری «صاحب ذوق» خطا: معطوف به مسند / نقش دستوری «سلیقه تو را می‌پسندم»: مضاف الیه

۱) کنایه‌ها: شوخی‌ها، لطیفه پرانی‌ها / ۲) هنرمندی کردن: سلیقه به خرج دادن، مهارت به خرج دادن (کنایه) / ۳) به نقد*: در حال حاضر، در وضعیت فعلی / ۴) حُسن سیرت: نیکویی خلق، خوش اخلاقی (حسن صورت: زیبایی ظاهری) / ۵) صَباحت*: زیبایی، جمال / ۶) توأم: همراه، باهم (حسن سیرت را با صباحت توأم داشت: باطن خوب و ظاهر زیبا را با هم داشت؛ هم باطنش زیبا بود و هم ظاهرش) / ۷) مایه: سرمایه / ۸) بالجمله: خلاصه / من از این کنایه‌ها^۱ در عذاب، هنرمندی کرده^۲، گفتم: «گفت و گو درباره مرا برای آخر بگذارید. به نقد^۳ باید آرزوهای دیگران را شنفتم.»

عزیزترین رفقای من که حُسن سیرت^۴ را با صَباحت^۵ توأم^۶ داشت، لبخندی زده، گفت: «من می‌خواهم با مایه^۷ اندک، بازرگانی را پیش گیرم اما بدان شرط که رفقا هر وقت می‌خواهند خریداری کنند، از تجارت خانه من باشند.» بالجمله^۸، هر کس آرمان خویش را بیان داشت و در باب آنها صحبت کردیم تا نوبت به سالخورده ترین رفقا رسید. او تجربه آموخته تر گفت:

دستور: نقش دستوری «به نقد»: قید - «بالجمله»: قید / نوع ترکیب «رفقای من»: اضافی / نوع ترکیب «مایه اندک»: وصفی

(دستخوش*: آنچه یا آن که در معرض چیزی قرار گرفته یا تحت غلبه و سیطره آن است؛ بازبچه / ۲) اتفاق: حادثه، واقعه [زندگی آینده ما دستخوش تصادف و اتفاق است: زندگی آینده ما بر اساس حوادث و اتفاقات پیش بینی نشده شکل می‌گیرد، کنایه] / ۳) دور روزگار بر سر ما چرخ‌ها خواهد زد: روزگار خواهد گذشت، کنایه / ۴) چه بسا: احتمال زیاد، ممکن است / ۵) بسزا: شایسته / ۶) عهد: پیمان، قرارداد، سوگند / ۷) جانب دوستی را نگاه داریم: دوستی را حفظ کنیم / ۸) فروگذاری: سستی، کوتاهی، اهمال / ۹) بدیهی: واضح و آشکار / ۱۰) میثاق*: عهد و پیمان / ۱۱) مؤکد: استوار شده، محکم (باید به شکل بدیهی میثاق امروز را مؤکد سازیم: باید به طور آشکار (عملی) عهد و پیمان امروز را محکم و استوار کنیم.)

«رفقا، زندگانی آینده ما دستخوش^۱ تصادف و اتفاق^۲ است. دور روزگار، بر سر ما چرخ‌ها خواهد زد^۳ و تغییرات بی شمار خواهد نمود؛ چه بسا^۴ که تقدیر ما چیز دیگر باشد. امروز کار بسزا^۵ این است که با یکدیگر عهد^۶ کنیم هر چه در آینده برای ما پیش آید، جانب دوستی را نگاه داشته^۷، از کمک به یکدیگر فروگذاری^۸ ننماییم و برای اینکه این عهد هرگز از خاطر ما نرود، باید به شکل بدیهی^۹، میثاق^{۱۰} امروزی را مؤکد^{۱۱} سازیم.»

معنی: دوستان! زندگی آینده ما بازبچه اتفاق‌های ناخواسته و غیرارادی است. روزگار خواهد گذشت و زندگی ما تغییرات زیادی خواهد کرد. احتمال دارد ...

مفهوم: تقدیرگرایی / آینده قابل پیش بینی نیست /

۱) خیال پرست: خیالاتی، شاعرپیشه، کنایه (منظور نویسنده متن) / ۲) نامزد: نماینده، کاندید / ۳) اوراق: ورقها / ۴) ضبط کنیم: نگه داریم

رفقا گفتند طرح پیمان را به رفیق خیال پرست خودمان، رها می کنیم و مرا نامزد^۲ آن کار کردند. من، یک دانه شکوفه سبب چیده، گفتم: «بیاید هر پنج نفر پس از بستن پیمان، یک برگ از این شکوفه را جدا کرده، آن را در خانه خویش، میان اوراق^۳ کتابی، به یادگار ایام جوانی ضبط^۴ کنیم.»

۱) قاصد: پیک، نامه رسان (قاصد بی گناه بهار: اضافه تشبیهی، تشبیه بهار به قاصد؛ البته برخی قاصد را استعاره از شکوفه دانسته اند) / ۲) طهارت: پاکیزگی / ۳) دوشیزه: دختر و زن جوان (دوشیزه سفیدروی بوستان: استعاره از شکوفه) / ۴) انقلابات: تغییرات، دگرگونی ها / ۵) حمایت: پشتیبانی / ۶) تندباد: استعاره از حوادث و مشکلات / ۷) سلب نشود: گرفته نشود، از بین نرود / ۸) کافوری شدن: به رنگ کافور گردیدن، کنایه از سفید شدن، پیر شدن

رفقا سرها را روی شکوفه خم کردند، و قبل از آنکه برگها را بچینند، من چنین گفتم:

«به پاکی قاصد^۱ بی گناه بهار و به طهارت^۲ این دوشیزه^۳ سفیدروی بوستان، سوگند^۴ می خوریم که در تمام احوال و انقلابات^۵ روزگار، مثل برگهای این گل پاکدامن از یکدیگر حمایت^۵ کنیم و اگر تندبادی^۶ ما را از هم جدا کرد، محبت و علاقه هیچ یک از دیگری سلب^۷ نشود و تا مثل این شکوفه، موی ما کافوری^۸ شود، دوستی را نگاه داریم.»

آنگاه پنج دست چابک، برگهای شکوفه را کردند و هر یک برگ خود را در میان دفتر خود گذاشت.

معنی: به پاکی پیک پاک بهار و پاکیزگی این دختر سفیدروی باغ (شکوفه) قسم می خوریم که در همه اوضاع و دگرگونیهای روزگار مثل برگهای این گل پاک ...

درک و دریافت

۱. نوع ادبی متن روان خوانی را با ذکر دلیل بنویسید.

نوع ادبی آن خاطره نگاری است که جزو زندگی نامه به حساب می آید. چون نویسنده در آن شرح حال مقطعی از زندگی خود را نوشته است.

۲. درباره مناسب مفهومی متن روان خوانی و عبارت زیر توضیح دهید.

الْعَبْدُ يَدْبُرُ وَاللَّهُ يُقَدِّرُ. معنی: بنده چاره گری می کند؛ اما خداوند تقدیر را رقم می زند.

پاسخ: بشر هر قدر هم چاره اندیشی نماید، نمی تواند بر تقدیری که خداوند برایش در نظر گرفته غلبه کند و آن را تغییر دهد و در نهایت همان چیزی روی می دهد که خداوند برای او رقم زده است. این عبارت با «رفقا، زندگی آینده ما دستخوش ... تقدیر ما چیز دیگر باشد.» ارتباط دارد.

گروه های مهم املائی

متعصب و غیرتمند - راضی و مسرور - تابان و دُرْفشان - طراوت و تازگی - عرض تبریک و تهنیت - رفیق خوش خلق و بذله گو -
عندلیب انجمن اُنس - محسوب و مقبول - ادا کردن - مسرت و خوشی - لفاف کاغذی - متأثر و ناراحت - ادب و تواضع - نهایت
صراحت و سادگی - صاحب ذوق و قریحه - ملک الشعراى بهار - اِرْتِجَالاً و بِالْبِدَاهَةِ - امیرمُعزَى - مدح گیوه - قوت طبع - به نقد
و در وضعیت حاضر - توأم بودن حُسن سیرت با صِباحَت - تصادف و اتفاق - کار به سزا - فروگذاری و دریغ - به شکل بدیهی میناق
امروز را مُؤکد سازیم - ضبط کردن میان اوراق - قاصد بهار - طهارت دوشیزه بوستان - احوال و انقلابات - حمایت و کمک - سلب
کردن و گرفتن -